بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 23 شهریور 1395.

چون محل بحث را مشخص نکرده بودیم من یک توضیح مختصری در مورد بحث سابق که توضیح نداده بودم می دهم و شروع بحث در مورد احادیث برائت صحبت می کردیم بحث ما رسید به احادیث حلّ.

یک توضیحی در مورد روایت مسعده بن صدقه قسمتی اش را بحثش را درز گرفته بودم توضیح می دهم بحث بعدی ما که انشاءالله از فردا شروع می کنیم بحث احادیث الناس فی سعه ما لا یعلمون هست که در موردش صحبت می کنیم.

در مورد روایت مسعده بن صدقه یک مشکل فقه الحدیثی داشت این روایت که این مشکل فقه الحدیثی اثر گذار بود در اینکه این روایت آیا مربوط به حدیث برائت هست یا نیست. خب من یک بار دیگر این روایت را می خوانم عمده مشکل این هست که در مثال هایی که در این روایت زده شده است یک اصول دیگری جاری هست. آیا اینجا اصاله البرائه هست یا نه؟ خب یک بار دیگر این روایت را می خوانم

عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ كُلُّ شَيْ‌ءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ مِنْ قِبَلِ نَفْسِكَ وَ ذَلِكَ مِثْلُ الثَّوْبِ يَكُونُ قَدِ اشْتَرَيْتَهُ وَ هُوَ سَرِقَةٌ أَوِ الْمَمْلُوكِ عِنْدَكَ وَ لَعَلَّهُ حُرٌّ قَدْ بَاعَ نَفْسَهُ أَوْ خُدِعَ فَبِيعَ أَوْ قُهِرَ أَوِ امْرَأَةٍ تَحْتَكَ وَ هِيَ أُخْتُكَ أَوْ رَضِيعَتُكَ

خب در این مثال ها ببینیم چه اصلی جاری می شود. آیا مجرای اصاله البرائه هست یا نیست؟ ثوبی که انسان می خرد و هو سرقهٌ، این ثوب اصل اولی در شیئی که مال دیگری بوده است شک داریم به ما منتقل شده است یا خیر اصاله عدم انتقال است. استصحاب عدم و ید مقدم هست بر استصحاب عدم انتقال بنابراین حکم مالکیت می کنیم و حکم به جواز تصرف می کنیم. خب اینجا یک صحبتی هست که آیا مانعی دارد که ما بگوییم هم قاعده ید جاری می شود و هم قاعده سوق جاری می شود هم برائت. شک داریم که تصرف در این مال جایز هست یا نیست برائت در تصرف در این مال را بگوییم جاری می شود. و اینگونه بگوییم شک داریم. این البته مبتنی بر این است که ما در اصولی که مفاد آنها یکی هستند به اصطلاح متوفقین هستند بگوییم که هر دو جاری می شود. خب این اختلافی هست که اگر مفاد اصل ها با هم دیگر یکی باشند، آیا اصل سببی بر اصل مسبّبی حکومت دارد؟ اصلی که در رتبه متقدم است بر اصلی که بر رتبه متأخر است حکومت دارد یا حکومت ندارد؟ اینجا این داخل در آن بحث ها قرارش دادیم بگوییم بنابراین اینجا برائت جاری می شود. اینکه بگوییم برائت جاری می شود متوقف بر دو مقدمه است یکی اینکه ما در اصول طولیه قائل بشویم که هم اصل سببی جاری می شود هم اصل طولی جاری می شود هم اصل که در طول قرار گرفته است هم اصل مسبّی. مقدمه دوم این است که ما در اصاله البرائه، نکته اول را آقای صدر اشاره کرده است. نکته دومی که وجود دارد این است که ما در اصاله البرائه، در خود اصاله البرائه نبودن اماره موافق را شرط ندانیم. آیا در جایی که ما اماره داریم، اماره ای وجود دارد بر یک شیئی، با وجود اماره هم باز ما اصاله البرائه جاری می شود یا خیر؟ یک بحث، بحث این است که مثلا یک جایی استصحاب داریم که مفاد آن با اصاله البرائه یکی است خب آنجا بحث اصول طولیه است و امثال اینها. این بحثی که اینجا هست یک مقدار بالاتر است اینکه در جایی که اماره ای وجود دارد برای یک مطلبی آیا در اینجا اصاله البرائه جاری می شود یا خیر؟ اصل اینکه با وجود اماره مخالف، اماره موافق هم جاری می شود یا خیر، یکی از بیاناتش این است که مثلا کل شیء هو لک حلال حتی تعلم انه حرامٌ بعینه، می گویند عینی که حتی تعلم انه حرامٌ بعینه، روایتی که در مثلا سوق و ید وجود دارد، آن که مثلا اماریت دارد بگوییم علم درست می کند. در اصل اماره مخالف چون علم درست می کند و این موضوعی که حتی تعلم انه حرامٌ بعینه هم اعم از تعلمَ، علم وجدانی و علم تعبّدی، یعنی تعبّدی به معنای علمی که از اماره حاصل می شود هست. اگر گفتیم که ما همان بیانی که باعث می شود که اماره مخالف مانع جریان اصاله البرائه می شود باعث می شود که اماره موافق هم جاری نشود. یعنی مانع باشد از جریان اصاله البرائه اگر این را بگوییم اینجا اصلا اصاله البرائه جا ندارد نه اینکه مشکل این است که اصاله البرائه محکوم ید و، موضوع اصاله البرائه جایی هست که شما نه علم موافق مفاد اصاله البرائه داشته باشید نه علم مخالف آن. موضوعش برطرف می شود پس بنابراین با وجود سوق و ید اصلا چیز جاری نمی شود.

سوال: مقتضی اش را بر می دارد؟

پاسخ: اصلا مقتضی اش را بر می دارد البته این مبتنی بر این است که ما در مورد سوق و ید قائل به اماریت به معنای جعل علم باشیم. ولی اگر کسی گفت که نه، سوق و ید ولو کاشفیت دارد ولی شارع این کاشفیتش را کاشفیت تامه ایجاد نکرده است. نازل منزله علم نکرده است فوقش گفته است که شما به سوق عمل کنید. لو لا ذلک لما قام للمسلمین سوقٌ و امثال اینها، اگر آن را گفتیم و آن باز ممکن است بگوییم اصل طولی در اصاله البرائه در آن جاری می شود. خلاصه کلام ما باید بحث را اینجا به این شکل مطرح کنیم که آیا با وجود ید و سوق موافلق اصاله البرائه اصلا موضوع دارد اصاله البرائه یا ندارد؟ اگر گفتیم که موضوع دارد، آن طولی بودن سوق و ید مانع اجرای اصاله البرائه نمی شود. و الا مانع است. اینجا اصل خلاصه تقریب کلام شیخ این است. آقای صدر یک نکته ای را متذکر می شوند می فرمایند که اینکه شما بگوییم که اینجا اصاله البرائه جاری می شود، جریان اصاله البرائه، فرع عدم وجود اصل حاکم هست. اصل مخالف حاکم، چون اصل اولی در اینجا همچنان که عرض شد استصحاب عدم انتقال است. چون استصحاب عدم انتقال جاری نمی شود اصاله البرائه جاری می شود و ظاهر این روایت این است که در این موارد اصاله البرائه ذاتا موضوع دارد نه اصاله البرائه به جهت عدم وجود اصل حاکم مخالف یعنی استصحاب عدم انتقال موضوع داشته باشد. این ظاهرش این مطلب است که ما در جلسات قبل هم گفتیم و ظاهرا هم مطلب ایشان درست است. من قدری تکمیل کنم عرض سابقمان را. ببینید اینجا وقتی برای یک اصلی دارند مثال می زنند، باید این مثال راهگشا باشد. اینجا مثال بودن این امثله برای اصاله البرائه متوقف بر یک نکته ای است که روی آن نکته هیچ تکیه نشده است در روایت. مثال بودنش متوقف بر این نکته هم هست که یک اصل طولی موافق وجود داشته باشد یعنی قاعده سوق و قاعده ید باید بیاید که قاعده سوق و قاعده ید آن استصحاب عدم انتقال را کنار بزند تا اصاله البرائه موضوع پیدا کند بنابر این که ما قاعده ید و قاعده سوق را مانع اجرای اصاله البرائه ندانیم. مقدمه بحث را که عرض کردم توجه داشته باشید. بنا بر این که قاعده سوق و قاعده ید مانع اجرای اصاله البرائه نباشد، در چه صورت اصلا اصاله البرائه موضوع دارد، در صورتی که قاعده سوق و ید بیاید.و چون اگر نیاید استصحاب عدم انتقال مقدم بر اصاله البرائه است. آن چیزی که منشأ اجرای اصاله البرائه هست، یک اصل طولی موافق هست که همین نتیجه را هم می دهد. به آن اصل طولی که اصلا فقط صرفا اصل طولی موافق نیست. اصل طولی هست که اگر آن نباشد این اصاله البرائه جاری نمی شود. هیچ اشاره نشده باشد در روایت خب خیلی خلاف ظاهر است انصافا. این صرفا آن مطلب اقای صدر یک مقداری مهم تر از مطلب آقای صدر، آقای صدر اشاره می کنند که در این روایت اشاره نشده است که اصاله البرائه متوقف هست بر عدم اجرای اصل حاکم مخالف. من عرضم این هست که آن اصل حاکم مخالف که می خواهد اجرا نشود، با یک اصل موافق اجرا نمی شود. با ان اصل موافقی که همان نتیجه ای که اصاله البرائه دارد همان هم دارد. به آن هیچ اشاره نشود فقط تکیه کنیم به اصاله البرائه، در حالیکه خود اصاله البرائه یک موضوعی دارد که اگر آن موضوع هم باشد همین نتیجه هم حاصل می شود. گفتن اینکه اینجا اصاله البرائه جاری است چه نکته ای دارد؟ به تعبیر دیگر ما مثال هایی برای اصاله البرائه بزنیم که در همه آنها اصاله البرائه یک اصل دیگر داشته باشد که آن اصل نتیجه اصاله البرائه هم داشته باشد. مثال برای یک شیء باید مثال روشن گر باشد. شما برای اصاله البرائه مثال بزنید همیشه جایی که اماره موافق اصاله البرائه باشد. این موهم این هست که شرط اصاله البرائه، وجود اماره موافق است. این نه تنها این مثال ها قاعده اصاله البرائه را روشن می کند بلکه ابهام در این قاعده ایجاد می کند. اینکه خیلی خلاف ظاهر است که ما این روایت را این جوری بخواهیم معنا کنیم. این مثال اول. مثال دوم

أَوِ الْمَمْلُوكِ عِنْدَكَ وَ لَعَلَّهُ حُرٌّ قَدْ بَاعَ نَفْسَهُ أَوْ خُدِعَ فَبِيعَ أَوْ قُهِرَ

اینجا اینکه این عبد معامله اش صحیح بوده است به چه خاطر بوده است؟ یا به خاطر اقرار بوده است که اقرار کرده است که من عبد هستم یا به خاطر اینکه ید برایش بوده است یا سوق بوده است باز همه آن بحث هایی که آن جا هست که به جهت اقرار عقلا یا قاعده سوق یا قاعده ید، اینها هست که باعث شده است که این معامله تصحیح شود. و الا اصل اولی اصاله الحریه است. به نظر می رسد که اینجا اصلا اصاله البرائه هیچ جا ندارد. چون ما اگر شک کنیم که کسی حر است یا عبد است فرض کنید اصاله الحریه هم جاری نشود. این جور نیست که ما اصلی داشته باشیم نسبت به تصرف بر مال و جان دیگری. اصاله البرائه اطلاق نسبت به جواز تصرف در دیگری ندارد. نسبت به افعالی که به خود من مربوط است اصاله البرائه می شود جاری کرد. ولی اصاله البرائه جاری کنیم در مورد نمی دانم که می توانم به این عبد فرمان دهم یا نمی توانم نسبت به این عبد فرمان دهم اصاله البرائه جاری کنم. ما هیچ دلیل عامی در مورد اصاله البرائه نداریم در جایی که شک کردیم که یک کسی عبد هست یا حرّ است. منهای حتی اصاله الحرّیه. یک اصل عقلایی داریم که اصاله الحریه است که آن هیچی. منهای اصاله الحریه عدله برائت یک همچین اطلاقی ندارد که نسبت به جایی که شک می کنیم که یک شیئی حر است یا عبد است آن را بگیرد. به نظر می رسد که اینجا اصلا مجرای اصاله البرائه مطلقا نیست. می گوید که این حتی وابسته به آن بحث ها نیست.

سوال: نفی حکم وضعی می خواهد بگوید که...

پاسخ: نه حکم تکلیفی اصلا. حکم تکلیفی من نمی دانم که جواز امر کردن به دیگری دارم یا خیر. حکم تکلیفی اصلا وضعی نمی گویم. نمی دانم که این آقا عبد من هست و جایز باشد در آن تصرف کردن و بتوانم به او امر کنم بتوانم معامله عبد با او بکنم. بحث حکم تکلیفی. یا نه حرّ است. اینکه آیا ما در این جور موارد اصاله البرائه اصلا موضوع دارد؟ ولو جواز و عدم جواز هست. جایی که تصرّف در نفس دیگری لازم می آید. آیا اصاله البرائه در جایی که تصرف در نفس دیگری لازم می آید یک همچین جایی، اطلاقی در ادله برائت نسبت به این مورد به نظر می رسد که اصلا نداشته باشیم. نسبت به این، در واقع مشکلش این است. بقیه مشکلات مشکلاتی هست که در مثال اول هم وجود دارد.

سوال: به خاطر ارتکاز عرف وگرنه لفظ دلیل...

پاسخ: نه لفظ دلیل هم یک همچین چیزی نیست. بله انصراف دارد در این جور موارد. یعنی الناس فی سعه در جایی که یک مکلّف دیگری هم پایش وسط است. یعنی ببینید خب آن طرف هم می گوید که آن هم می تواند برائت جاری کند. یک موقعی است که فرض این است که آن طرف اقرار به عبودیت نمی کند. اگر اقرار به عبودیت کند که دیگر این بحث ها نیست. آن طرف می گوید که من آزاد هستم یا شک دارد. ما هم شک داریم که این بنده هست یا نیست. آیا اینجا اصاله البرائه اصلا موضوع دارد؟

سوال: ...

پاسخ: نه منهای اقرار. بحث این است که منهای اقرار و منهای اصاله الحریه اصلا ادله استصحاب در جایی که لازمه اش تصرف در یک نفس دیگری هست در این جا ها جاری می شود یا خیر؟

سوال:....

پاسخ: نه آنجا مال چون نمی دانم که آن مال برای دیگری است یا مال من خب بگوییم مردد. احتمال دارد مال خودم باشد بگوییم اصاله البرائه جاری می کنیم چون ممکن است مال خودم باشد. ولی در جایی که یک نفس محترمه ای اینجا وجود دارد یک نفسی وجود دارد که احتمال احترامش هست، اینجا من فکر نمی کنم که هیچ یک از ادله برائت نسبت به این جاها اطلاق داشته باشد.

سوال: خود این دلیل پس اصلا تصرف معنی که با اثبات ادله یعنی... برائت احراز شود که این عبد است یا

پاسخ: نه با برائت نمی خواهید اثبات عدلیت کنید.

سوال:....

پاسخ: نه شک داریم که فرض کنید که مثلا کنیزی وجود دارد، آیا می تواند نسبت به این کنیز مباشرت کند یا خیر؟ آیا ما اصلی داریم که اقتضا کند که جایی که شک کردیم که مباشرت جایز هست یا نیست بگوییم مباشرت جایز است؟

سوال:...

پاسخ: ولو به خاطر ارتکاز این برائت جاری نمی شود دیگر. یا اینکه می گوید اصلا مجرای برائت نیست به هیچ وجه. بر این است که چطور اینها مثال برای برائت قرار گرفته است اینجا اصلا مجرای برائت نیست.یک مشکل این بود که یک اصل طولی وجود دارد که اصاله الحریه که اگر ان اصل طولی اصاله الحریه هم کنار رود، اینجا اگر سوق و اینها نباشد اصاله الحریه وجود دارد. عرض من این است حالا منهای اصلا اصاله الحریه اینجا اصلا مجرای برائت نیست. بنابراین اینکه ما اینها را مثال برای برائت قرار بدهیم منهای آن بحث هایی که در مورد مثال اول گفتیم، آن از بیخ مشکل پیدا می کند. آن مثال آخری أو امراه تحتک و هی اختک أو رضیتک، آن هم شبیه مثال اول است. آیا ما در جایی که شک داریم که می توانیم در مورد یک شخصی مباشرت کنیم یا خیر، بحث امراه تحتک فقط بحث مباشرت صرف هم نیست. یک نوع سلطه ای مرد بر زن دارد. آیا ما در جایی که شک داریم که این شخص خانم ما هست یا نیست آیا می توانیم احکام زوجیت را بار کنیم؟ به نظر نمی رسد که بشود. یکی این مثال أو امراه تحتک و هی اختک أو رضیتک، این دو تا مثال و این مثال آخر و مثال وسط به نظر می رسد اصلا اصاله البرائه اینجا جا ندارد. آن مثال اول بحث اینکه نمی دانم آیا با وجود اصل طولی موافق اصاله البرائه جاری می شود یا خیر آن هم با آن توضیحی که عرض کردم به شرط اینکه با وجود سوق و ید بگوییم که علم حاصل نمی شود و علم هم که حاصل نشد اصاله البرائه موضوع پیدا می کند داخل در آن موضوعات است.

سوال: یعنی می خواهد بگوید که مشروط بودن به اصل موافق در آن دو تا قوی تر است؟

پاسخ: اصلا این دو مورد چیز اصل برائت موضوع ندارد.

سوال: نه چون می گوید اگر اصل موافق باشد اصاله البرائه...

پاسخ: نه به دلیل اینکه ادله برائت اطلاقی نسبت به جایی که لازمه برائت تصرف در نفس دیگری است سلطه بر دیگری و امثال اینها باشد اینها اطلاق ندارد.

سوال:...

پاسخ: نه اصل موافق منهای آن. بحث این است که چه مانعی دارد که شما بگویید اینجا برائت است، هم برائت جاری می شود هم آن اصل موافق جاری می شود. صحبت سر این است که برائت باید موضوع داشته باشد منهای آن اصل موافق. برائت باید موضوع داشته باشد در جایی که انسان شک می کند در شیئی که، در شیئی شک می کند که ایا می تواند بر آن سلطه داشته باشد یا نداشته باشد تصرف در نفس دیگری لازم می آید. حالا چه زن و چه عبد.

سوال: در روایت چون اصل موافق وجود دارد می خواهد بگوید که آن تکیه ای که ...دیگر نیست دیگر.

پاسخ: نه اصلا برائت موضوع ندارد. یک بحث این بود که در جایی که اصل موافق دارد چرا اصلا حالا که مثال می زنیم مثالی می زنید

سوال:.... چی را می خواهد ثابت کند؟

پاسخ: می خواهد بگوید که اشکال روایت است دیگر. پس بنابراین چرا این تمثیل شده است؟ آن وقت بنابراین بعضی ها آمده اند گفته اند که آن سند مال برائت نیست اصلا. مثلا اقا ضیاء و اینها. می گویند صدر اصلا مال برائت نیست. یک اصول دیگری است که نتیجه البرائه را ایجاد می کند. پس بنابراین از آن اصاله البرائه در نمی آید. این یک جواب. مثلا جواب هایی که پارسال مفصل در موردش بحث کردیم. ما می گفتیم از باب تنذیر است. همان بیانی که آقایان گفته اند که از باب تنذیر است که توضیح می دادیم که اینها برای دفع وسواس است و امثال اینها. نمی خواهم وارد آن چیز شوم. اصل اشکال را می خواستم یک مقداری، ما اصل اشکال را درست تقریر نکرده بودیم. از آن گذشته بودیم. در واقع اصل اشکال این هست که یک بیان این هست که اینجا اصاله البرائه هست و اصاله البرائه، اینکه شارع مقدس مثالی بزند برای اصاله البرائه که آن مثال فقط در صورتی که اصل طولی موافق وجود داشته باشد، اصل برائتش جاری می شود، آن خیلی مثال بدی است. خیلی خیلی خلاف ظاهر است. در جایی که هیچ اشاره ای به آن اصل طولی موافق نکند که آن اصل طولی موافق بیاید آن اصل مخالفی را که حاکم بر اصاله البرائه است از بین ببرد این خیلی خلاف ظاهر است که اینجا هیچ اشاره ای به آن اصل طولی و امثال اینها نشود. یک اشکال این بود که این در هر سه مثال وجود دارد که آقای صدر عمده اش تکیه اش روی این مطلب است که این خلاف ظاهر است که بگوییم که با توضیحی که من عرض کردم. که اینجا اصاله البرائه موضوع دارد. عرض من این است که در دو مثال آخر اصلا اصاله البرائه نه اصاله البرائه عقلایی و نه اصاله البرائه شرعی اصلا اطلاق ندارد. اینکه اینها را بگوییم موضوعاتی که موضوعات اصاله البرائه است خیلی خیلی زور می برد. خیلی خیلی خلاف ظاهر و مشکل هست و بخواهیم بگوییم یک اطلاقی از ادله برائت در جایی که لازمه برائت سلطه بر نفس انسانی است. حالا چه عبد چه زن.

سوال: آن مثال زوجه که ....

پاسخ: ازدواج رخ داده است ولی بحث سر این است که آیا این ازدواج صحیح است یا خیر چون شاید اختک باشد شاید رضیتک باشد. بعله بعد از ازدواج است بحث این است که آقایان می گویند که اینها اینجا استصحاب عدم اختیت، استصحاب عدم رضاء، اینها جواز ازدواج با او را تصحیح کرده است و صحت ازدواج متوقف بر این اصل ها است و بنابراین این روایت ناظر به اصاله البرائه نیست. ناظر به این استصحاب عدم زوجیت است. استصحاب عدم اختیت است و امثال اینها. خب انقلت این بود که چه مانعی دارد که هم استصحاب جاری شود و هم اصاله البرائه؟

سوال: استصحاب جاری می شود؟

پاسخ: استصحاب عدم اختیت دیگر.

سوال:...

پاسخ: نه عدم ازلی. عدم نعتی. یعنی ببینید اختیت یعنی از مادر من یا پدر من این باید متولد شده باشد. یک زمان ولادت از مادر یا پدر من نبوده است دیگر. نمی دانیم ولادت از مادر یا پدر من حاصل شده است یا خیر. استصحاب عدم اختیت. حالا بهضی از شکل هایش استصحاب عدم ازلی است بعضی از شکل هایش استصحاب عدم نعتی

است. حالا به نحوی کان تامّه اجرا کنیم این بحث را یا به نحو کان آن هایش بحث دارد. اینکه ما جواز ازدواج با این زن را احراز می کنیم، چون رضاء یک حالت سابقه دارد اگر رضا حاصل شده باشد قبلا که رضاء نبوده است. این خانم اول متولد شده است نمی دانیم که رضا حاصل شده است یا خیر استصحاب عدم تحقق رضاء باعث می شود که من بتوانم با او ازدواج کنم. آقایان بعضی ها گفته اند که اینها به اصاله البرائه ربطی ندارد. استصحاب عدم تحقق رضا را دارد می گوید.

سوال: این برای بیان شرطیت است چون عدم رضاء، رضاء را مانع بدانیم نه اینکه عدم رضاء شرط باشد. آن وقت نیازی هست که استصحاب کنیم؟ این معلوم نیست رضایی باشد.

پاسخ: مانع باید احراز شود دیگر. عدم المانع.

سوال:...

پاسخ: نه عدم المانع. باید احراز شود. ببینید یک بحث برائت در احکام وضعیه می خواهیم جاری کنیم آن یک بحث دیگر است. برائت اگر در احکام وضعیه بخواهیم اجرا کنیم اشکال ندارد. آن جاها در همه اینها عرض کنم یک بحث این است که برائت را نسبت به، مفادش را حکم وضعی بگیریم در هر سه این مثال ها می شود برائت را جاری کرد. در هر سه اینها شک در چیز داریم و امثال اینها. آن هم نمی دانم آیا در جایی که لازمه این اصل برائت و امثال اینها تسلط بر غیر باشد ما ادله برائت یک همچین اطلاقی دارد در جایی که یک حکم وضعی سلطه را بخواهد اثبات کند. ما می خواهیم در واقع با این اصاله البرائه اثبات سلطه کنیم. آیا همچین قانونی اصاله البرائه همچین اطلاقاتی، حتی نسبت به حکم وضعی. حکم وضعی چون می خواهید شما اثبات کنید که شک دارم که من نسبت به این خانم سلطه دارم یا خیر؟ نسبت به این عبد سلطه دارم یا خیر امثال اینها. یک مقداری خیلی مشکل است به نظرم در این دو مثال حالا چه اصاله البرائه را نسبت به حکم وضعی بخواهیم اجرا کنیم چه اصاله البرائه را نسبت به حکم تکلیفی اجرا کنیم. خب این چکیده ای از اصل شبهه ای بود که در اینجا وجود داشت که بعضی ها برای حل شبهه صدر را گفته اند مربوط به برائت نیست تا با ذیل جور بیاید مثل آقا ضیاء. بعضی ها آمده اند و گفته اند که ذیل مثال صدر نیست تنذیر صدر است. که ما هم گفتیم این مطلب نیاز به توجیه دارد و تنذیر نکته می خواهد که پارسال مفصل در مورد نکته این تنذیر صحبت کردیم. خب این بحث تمام است.

خب بحثی که ما از فردا شروع می کنیم من بحثش را امروز شروع می کنم. بحث الناس فی سعه ما لا یعلمون هست. این روایت به این مشکلی که وجود دارد این است که اصلا همچین روایتی وجود خارجی ندارد. بحث های زیادی آقایان کرده اند

سوال:...

پاسخ: بله آن بحث هایش گذشته است. ما عرض کردیم که اولا به نظر ما این است که اولا بنظر ما مظنون این است که مسعده بن صدقه همان مسعده بن زیاد است این اولا. ثانیا مسعده بن صدقه اماراتی از اکثار روایت و اینها بر وثاقتش هست. اینها راه های مختلف، اکثار روایت هارون بن مسلم، کثرت روایت کلینی از مسعده بن صدقه. نمی دانم امثال اینه امارات مختلفی بر وثاقت مسعده بن صدقه. قاعده مشاهیر به تعبیر مرحوم وحید بهبهانی و مرحوم تبریزی. قواعد مختلفی وجود دارد که با آن می شود مسعده بن صدقه را تصحیح کرد.

اما حالا بحثی که من امروز بحثش را شروع می کنم و فردا انشاء الله یک مقداری بیشتر در موردش صحبت کنیم. الناس فی سعه ما لا یعلمون که آقایان بحث کرده اند که الناس فی سعهٍ ما لا یعلمون است یا الناس فی سعه ما لا یعلمون؟ سعه تنوین دار است یا نیست و امثال این بحث ها که از زبان مرحوم شیخ و اینها این بحث خیلی جدی مطرح شده است و در کفایه و کلمات آقایان وارد شده است. ولی مشکلی که اینجا وجود دارد این است که متأسفانه برای گرفتن روایت به کتب فقهی روایت شده است نه کتب حدیثی. یا در لا به لای کتب فقهی یک فقیهی به تناسب از روی حافظه خودش این روایت را به یک شکلی نقل کرده است و بعدا این متن نقل شده در کلمات فقها به عنوان یک متن حدیثی تلقی شده است و مورد بحث قرار گرفته است. در مورد حدیث حجب هم من این مشکل را داشتیم دیگر. عرض می کردیم که حدیث حجب به آن شکلی که آقایان نقل کرده اند به آن شکل نقل توحید است. حالا آن باز در توحید به آن شکل وارد شده بود. در منابع دیگر وارد نشده بود. این یکی اصلا در منابع حدیثی وارد نشده است. من یک همین جوری سریع که این را نگاه کردم اولین جایی که دیدم این تعبیر وجود دارد نه به نوان روایت در ضمن یک استدلال در مجمع الفایده و البرهان مرحوم اردبیلی جلد 2 صفحه 110 یک جایی می گوید لأن الناس فی سعه ما لا یعلمون. در تفسیر شاهی هم بود این تعبیر. نمی دانم تفسیر شاهی از جهت چیزی مقدم است یا خیر و امثال اینها. ولی به هر حال مال آن زمان ها است. مجمع الفایده، لأن الناس فی سعه ما لا یعلمون. اما در کتب حدیثی اصلا وارد نشده است. در خود کتب حدیثی این روایت، روایت سفره مطروحه است. روایتی است که اشخاصی که می روند در راه یک سفره ای می بینند، فیه مرقٌ و لحمٌ کثیر و امثال اینها وظیفه شان چه هست؟ یک سکّینی هم در آن می بینند و امثال اینها و حضرت می فرمایند که قیمت می گذارند و از آن مصرف می کنند چون اینها فاسد می شود و ضامن هستند نسبت به مالکش و امثال اینها. بعد در ذیل آن این روایت را دارد. قیل یا امیر المؤمنین لا تدری سفره مسلمٍ أو سفره مجلسیٍّ فقال هم فی سعهٍ حتی یعلمون. این تعبیر حالا من مصادرش را می خوانم. یک سری توضیحات حدیث شناسی اینجا وجود دارد که انشاء الله فردا می دهم. در محاسن، کافی، جعفریات، دعائم الاسلام و نوادر راوندی این روایت وارد شده است و انشاءالله فردا در موردش صحبت می کنیم. خود این روایت با این متن تقریبا واضح است که ربطی به برائت ندارد و نمی شود برای برائت استدلال کرد که انشاء الله فردا در موردش توضیح می دهم. اما یک بحث هایی در کلمات اقایان وجود دارد من دلم می خواهد، مرحوم آقای صدر آنجا یک بحث هایی کرده اند یک ضوابط و قواعدی را اینجا متعرض شد اند که بد نیست آن ضوابط را ما متعرض شویم در مورد اینکه این روایت باید چگونه خوانده شود و امثال اینها. ما یک توضیح مختصری در مورد این متن موجود در کتب حدیثی می دهیم و در مورد آن متنی که در کتب اصولی وارد شده است و وجود خارجی ندارد، آیا آن را استدلال می شود کرد یا خیر در حد کلام مرحوم آقای صدر و بیشتر هم وارد نمی شویم که دیگر این بحث را کش نمی دهیم و عرض کردم عمدتا به خاطر بعضی نکات جانبی هست که مهم هست که در نحوه خواندن آقای صدر یک بحث های جالبی دارند که انشاءالله فردا در موردشان صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد.